

نهادینه شدن تنش‌های ژئواستراتژیک چین و آمریکا: تحلیل سازوکارهای علی چندگانه

دانیال رضاپور^{۱*}

۱۵

دوره ۸، شماره ۱، پیاپی ۱۵
بهار و تابستان ۱۴۰۴

مقاله پژوهشی

تاریخ دریافت:
1403/11/4
تاریخ پذیرش:
1404/2/21
صص: ۱-۴۰۴۳۲

شاپا چاپی: ۵۶۴۳-۲۵۳۸
شاپا الکترونیکی: ۵۵۱-۲۷۱۷۰



چکیده

فناوری‌های نوین در انقلاب صنعتی چهارم، نه تنها از قابلیت تغییر موازنه بلکه از توانایی تأثیرگذاری بر تمامی حوزه‌ها از اقتصاد تا مسائل امنیتی و دفاعی برخوردارند. بر اساس این، همان‌طور که فناوری به سرعت پیشرفت می‌کند، تأثیر آن بر اقتصاد جهانی مدرن نیز افزایش می‌یابد و با ورود جهان به عصر رقابت قدرت‌های بزرگ، این حوزه برای چین و آمریکا اهمیت بیشتری پیدا کرده است. در عین حال، به دلیل تفاوت‌های بنیادین در فرهنگ استراتژیک چین و ایالات متحده، این رقابت نه تنها بر جریان‌های تجارت بین‌المللی و زنجیره‌های تأمین جهانی بلکه بر نظم جدید جهانی نیز تأثیر گذاشته است. پرسش محوری تحقیق حاضر با اتکا به چارچوب نظری تلفیقی متشکل از «نظریه ثابت هژمونیک» و «واقع‌گرایی فرهنگی»، بدین شرح قابل طرح است که براساس سنتز نظری یادشده، چه مکانیسم‌هایی ساختاری و کنش محوری در روابط دوجانبه آمریکا و چین به نهادینه شدن تنش‌های ژئوپلیتیکی در نظام بین‌الملل انجامیده است؟ فرضیه محوری این پژوهش استدلال می‌کند که بنیادهای ساختاری و کنش محور تقابل میان چین و ایالات متحده را می‌توان در سه مکانیسم علی متعامل تحلیل نمود: ۱. سازه‌های هویتی متعارض در گفتمان‌های سیاسی که به شکل‌گیری روایت‌های هویتی دوسویه و تقابلی انجامیده است؛ ۲. فرآیند امنیتی‌سازی فزاینده در حوزه‌های اقتصادی-فناورانه که موجب بازتعریف این عرصه‌ها به مثابه حوزه‌های امنیت ملی گردیده؛ ۳. روند نهادسازی موازی در ساختار نظام بین‌الملل که بازتابی از تفاوت‌های بنیادین در فرهنگ‌های استراتژیک دو بازیگر محسوب می‌شود، این سه مکانیسم در تعامل نظام‌مند با یکدیگر ممکن است به تشدید و نهادینه شدن تنش‌های ژئوپلیتیک بین چین و آمریکا در عرصه سیاست بین‌الملل بیانجامد. پژوهش پیش رو مبتنی بر روش کیفی با رویکرد توصیفی-تحلیلی است که از طریق گردآوری داده‌ها به صورت اسنادی، کتابخانه‌ای به اجرا درمی‌آید.

کلیدواژه‌ها: چین؛ آمریکا؛ رقابت؛ فرهنگ استراتژیک؛ ثابت هژمونیک.

DOI: 10.22080/jpir.2025.29242.1431

۱. استادیار روابط بین‌الملل، دانشگاه گیلان، گیلان، ایران.

۱. مقدمه

در دهه‌های اخیر، نظام بین‌الملل شاهد تحولی عمیق در الگوی رقابت میان قدرت‌های بزرگ بوده است. در این میان، روابط ایالات متحده و جمهوری خلق چین از سطح یک رقابت تجاری و فناورانه فراتر رفته و به مرحله‌ای رسیده است که می‌توان آن را به‌عنوان «نهادینه‌شدن تنش‌های ژئواستراتژیک» توصیف کرد. برخلاف دوران جنگ سرد که رقابت آمریکا و شوروی بر مبنای دو منظومه کاملاً مجزا و متقابل تعریف می‌شد، روابط چین و آمریکا در بستر پیچیده‌ای از وابستگی متقابل اقتصادی، اتصال زنجیره‌های تأمین جهانی و تقابل درک‌های راهبردی و هویتی شکل گرفته است. این وضعیت، نه صرفاً بیان‌گر یک تقابل مادی میان دو قدرت بزرگ، بلکه بازتابی از مجموعه‌ای از عوامل علی چندسطحی و چندبعدی است که در گذر زمان تثبیت شده و به تدریج نظم نوظهوری را در عرصه جهانی ترسیم کرده است. رقابت امروز میان واشنگتن و پکن صرفاً در زمین اقتصاد یا فناوری متوقف نمی‌ماند، بلکه با ابعاد فرهنگی، ارزشی، امنیتی و مشروعیتی درآمیخته و به یکی از روندهای پایدار و ساختاری نظم بین‌الملل تبدیل شده است. این رقابت نمودهای متعددی دارد؛ از سیاست‌گذاری صنعتی ایالات متحده مانند قانون چیپس و علم تا محدودیت‌های هدفمند در انتقال فناوری، تحریم‌های چندجانبه، بازطراحی زنجیره‌های تأمین و تقویت اتحادهای ژئواکونومیک جدید. چین نیز در مقابل، با ابتکاراتی نظیر «جاده ابریشم دیجیتال» و توسعه فناوری بومی، در پی تقویت جایگاه خود به‌عنوان یک قدرت مستقل در ساختار نظام بین‌الملل است.

باین‌حال، آنچه رقابت میان چین و آمریکا را پیچیده‌تر و تحلیل آن را ضروری‌تر می‌سازد، حضور هم‌زمان عوامل واگرا و همگرا در روابط دوجانبه است: از یک‌سو روابط اقتصادی به‌ویژه در حوزه تجارت و سرمایه‌گذاری هنوز به‌طور کامل گسسته نشده و نشانه‌هایی از استمرار تعاملات قابل مشاهده است. از سوی دیگر شاخص‌های

ژئواستراتژیک حکایت از تشدید واگرایی و تعمیق شکاف‌های راهبردی دارند. در چنین شرایطی نمی‌توان با رویکردهای تک‌علّی یا خطی به تحلیل پویش‌های موجود پرداخت. بلکه تحلیل این روند نیازمند چارچوبی چندعلّی و ترکیبی است که بتواند از سطح توصیف صرف عبور کرده و به درکی تبیینی از چرایی نهادینه‌شدن این تنش‌ها دست یابد. مسأله اصلی این پژوهش آن است که چگونه مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، امنیتی، ارزشی و نهادی، به‌صورت درهم‌تنیده، به نهادینه‌شدن تنش‌های راهبردی میان ایالات متحده و چین انجامیده‌اند. هدف آن است که از طریق تحلیل روندها و سیاست‌گذاری‌های کلان، به سازوکارهای علی متنوعی که این وضعیت را پدید آورده‌اند، پرداخته شود. بدین ترتیب، پژوهش حاضر نه تنها به توصیف وضع موجود، بلکه به تبیین علل ساختاری و پویایی‌های درونی این تنش‌ها می‌پردازد. درنهایت، تلاش می‌شود نشان داده شود که این رقابت نه موقتی، بلکه از منظر ساختاری پایدار و از نظر مفهومی چندلایه و پیچیده است؛ رقابتی که آینده نظم جهانی را به شدت تحت تأثیر قرار خواهد داد.

۲. پیشینه تحقیق

در مورد رقابت فناورانه و اقتصادی آمریکا و چین پژوهش‌ها و مقالات متعددی به رشته تحریر درآمده است و به‌طور کلی، ادبیات موجود در این حوزه را می‌توان از منظرهای مختلف دسته‌بندی کرد. در این پژوهش با توجه به هدف پژوهش، سه دسته از ادبیات بررسی شده‌اند:

۱- دسته اول ادبیات به بررسی تنش و رقابت فناوری، اقتصادی و تجاری بین ایالات متحده و چین (پنا سانچز، ۲۰۲۴؛ ژلنگ، ۲۰۲۵؛ روبیا، ۲۰۲۵) اختصاص دارد. این ادبیات و مطالعات در سه حوزه فناوری، اقتصاد و تجارت متمرکز می‌شوند. در بخش فناوری، پژوهشگران معتقدند که هر دو کشور سرمایه‌گذاری سنگینی در هوش

مصنوعی، شبکه‌های جی ۵ و رایانش کوانتومی انجام داده‌اند، باین حال آمریکا با اعمال محدودیت‌هایی مانند ممنوعیت دسترسی چین به شبکه‌های جی ۵، تلاش کرده مانع پیشرفت چین شود. در حوزه اقتصادی، اگرچه آمریکا همواره از نظر تولید ناخالص داخلی پشت‌از بوده، اما هر دو کشور یکدیگر را به دستکاری ارز متهم می‌کنند. در عرصه تجارت هم دو کشور با اعمال تعرفه‌های متقابل سعی در کاهش وابستگی صنایع خود به بازارهای یکدیگر دارند.

۲- دسته دوم ادبیات به مسأله نظم جهانی و رقابت چین و جنوب جهانی با آمریکا در زمینه‌های مختلف (مک دوناق، ۲۰۲۵؛ استانگو، ۲۰۲۴؛ چار، ۲۰۲۴) اختصاص دارد. این دسته از ادبیات پیشینه، نگرش تاریخی به مسأله نظم جهانی و درعین حال، سعی در تبیین دلایل تحولات نظم جهانی در قطب‌بندی جدید دارند. مبنای این دیدگاه‌ها بر میزان نزدیکی قدرت بازیگران رقیب به قدرت هژمون استوار است؛ به این معنا که هرچه قدرت بازیگر چالش‌گر به قدرت هژمون نزدیک‌تر شود، احتمال و شدت تغییر در چرخه نظام جهانی افزایش می‌یابد.

۳- ادبیات دسته سوم ثبات و امنیت را به روابط راهبردی آمریکا و چین پیوند زده و با نگاه تئوریک سعی در تبیین مسأله ثبات و امنیت داشته‌اند (ابوبکر و عبداللهی، ۲۰۲۴؛ وانگ و ژانگ، ۲۰۲۵؛ رود ۲۰۲۲). از منظر این‌ها شکست بازدارندگی و موازنه در تمام حوزه‌ها به معنای شکست ثبات می‌باشد و رویکرد تئوریک گونه به مسأله دارند.

پژوهش حاضر با بهره‌بردن از ادبیات موجود و اتکا به چارچوب نظری تلفیقی به تحلیل بنیان‌های تنش راهبردی در نظام بین‌الملل پیچیده معاصر می‌پردازد. این مطالعه با پذیرش مفروضه‌های کلیدی دو نظریه تلفیقی - از یک سو تنش ذاتی ناشی از گذار هژمونیک بین ایالات متحده (به‌عنوان قدرت مسلط) و چین (به‌عنوان قدرت رقیب) و از سوی دیگر تأثیر تعیین‌کننده تفاوت‌های فرهنگی-هویت‌ی این دو بازیگر بر شکل‌گیری

ترجیحات راهبردی آنها - درصدد است الگویی تحلیلی برای تبیین پویایی‌های ثبات‌ساز در محیط بین‌المللی ارائه دهد.

۳. چارچوب نظری

یکی از مهم‌ترین انتقاداتی که تجربه‌گرایان به برداشت سنتی از علم وارد می‌کنند، به این دیدگاه بازمی‌گردد که صرف‌نظر از اینکه داده‌ها تا چه اندازه مؤید یک نظریه باشند، نمی‌توان با اطمینان گفت آن نظریه بهترین نظریه‌ای است که انسان می‌تواند ارائه دهد؛ زیرا همواره، با هر تعداد محدودی از مشاهدات، بیش از یک نظریه وجود دارد که با آن داده‌ها سازگار است. بنابراین، داده‌هایی که در هر لحظه در دسترس‌اند، برای تعیین نظریه‌ای که به درستی نماینده واقعیت باشد، کافی نیستند و نمی‌توانند به گونه‌ای قاطع، تمام نظریه‌های رقیب را کنار بزنند. این نتیجه اغلب در قالب «اصل کم‌دادگی نظریه‌ها» بیان می‌شود (چرنوف، ۱۳۸۸: ۳۳۴). در ارتباط با موضوع حاضر نیز هیچ‌یک از نظریه‌های روابط بین‌الملل از جامعیت تحلیلی کاملی برخوردار نیستند. در این راستا، تلاش می‌شود از طریق ترکیب گزاره‌های ثبات هژمونیک و واقع‌گرایی فرهنگی نقص مزبور را برطرف نموده و تحلیل مناسبی را ارائه داد.

۳-۱ هژمونی دوگانه و رقابت ژئوپلیتیک

ادعای محوری گروس و همکاران این است که «دلایل قلیل توجهی وجود دارد که نشان می‌دهد ظهور چین لزوماً به عصر حمایت‌گرایی و کاهش جهانی‌شدن منجر نخواهد شد». این پیش‌فرض براساس نسخه اصلاح‌شده‌ای از نظریه کیندلبرگر درباره «نظم جهانی و ثبات هژمونیک» شکل گرفته است. در نظریه ثبات هژمونیک، هژمون به‌عنوان یک قدرت بزرگ مسلط عمل می‌کند که کالاهای عمومی بین‌المللی را برای حفظ نظم جهانی پلیدار و کارآمد تأمین می‌نماید - نظمی که هم منافع خود و هم منافع سایر کشورهای بهره‌بردار از این ثبات را تأمین می‌کند (Kindleberger, 1973). براساس

این چارچوب، «تک‌قطبی بودن» شرط اساسی تز ثبات هژمونیک کیندلبرگر محسوب می‌شود؛ چراکه وجود دو یا چند قدرت بزرگ به جای همکاری برای تأمین کالاهای عمومی، منجر به رقابت استراتژیک میان آن‌ها می‌گردد. استدلال اصلی این است که با توجه به عدم تولد دو قدرت بزرگ رقیب در همکاری برای تأمین کالاهای عمومی ضروری، رقابت ژئوپلیتیک میان آمریکا و چین می‌تواند به فرآیند دوپارگی سیاسی و اقتصادی بینجامد. با این حال، پرسش کلیدی میزان پیشروی این فرآیند است، چرا که رقبلیت کنونی در بستری کاملاً متفاوت از دوران جنگ سرد و پس از دهه‌ها جریان گسترده تجارت و سرمایه‌گذاری دوجانبه شکل گرفته است. در حالی که کیندلبرگر در نسخه اصلی خود، نظام تک‌قطبی را شرط ضروری برای تحقق ثبات هژمونیک می‌داند، برخی از صاحب‌نظران روابط بین‌الملل با ارائه نسخه اصلاح‌شده‌ای از این تز، نظریه «هژمونی دوگانه» را مطرح کرده‌اند. بر اساس این، «چندین دولت می‌توانند در تأمین کالاهای عمومی بین‌المللی مشارکت کنند، مشروط بر آنکه منافع چنین مشارکتی را به وضوح تشخیص دهند» (Grosse et all, 2021: 4). بر مبنای این استدلال، این فرضیه کاملاً قابل دفاع است که چین و آمریکا بتوانند در قالب «هژمون‌های دوگانه» عمل نمایند. برای تحقق این سناریو، هر دو کشور باید انگیزه‌های لازم برای تأمین کالاهای عمومی مورد نیاز را به شیوه‌ای مکمل داشته باشند. استدلال اصلی در این دیدگاه مبتنی بر این منطق است که آمریکا و چین منافع مشترک کافی برای همکاری دارند و با بهره‌گیری از مدل عقلانی واقع‌گرایانه نیز استدلال می‌شود که کشورهای عضو رژیم تجارت آزاد تحت رهبری آمریکا حتی در صورت افول نسبی قدرت آمریکا در برابر چین، انگیزه‌های قدرتمندی برای تداوم پایداری به این رژیم خواهند داشت؛ چراکه این نظام همچنان قادر به تأمین منافع ملی تمام اعضای خود خواهد بود. نویسندگان این دیدگاه را این‌گونه خلاصه می‌کنند: «ایالات متحده و چین در نقش هژمون‌های دوگانه عمل می‌کنند. هر دو از جهانی شدن اقتصادی منتفع شده‌اند و اکنون

برای پیشبرد منافع ملی خود با وجود برخی انحرافات از اصول، همچنان به تجارت آزاد و سرمایه‌گذاری خارجی باز پایبندند» (8: Grosse et all, 2021). آنان نتیجه می‌گیرند که هر دو طرف باید تمایل به تداوم حمایت از جهانی‌شدن اقتصادی داشته باشند، هرچند ممکن است به اصلاحاتی در نظام موجود نیاز باشد. چین با افزایش ثروت خود به ارائه کالاهای عمومی بین‌المللی مانند سرمایه‌گذاری‌های خارجی در قالب ابتکار کمربند و جاده و ایجاد نهادهای چندجانبه‌ای مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا و سازمان همکاری شانگهای پرداخته است. با این حال، نویسندگان تنش‌های ژئوپلیتیک اخیر را نادیده نمی‌گیرند و به درگیری‌های احتمالی آتی که ممکن است زنجیره‌های تأمین را مختل یا موانع تجاری جدید ایجاد کند، اذعان دارند. با وجود این، معتقدند که منافع مشترک در حفظ نظم پایدار اقتصادی بین‌المللی، رفتارهای عقلانی اقتصادی را تضمین خواهد کرد. این تحلیل نظری تلاش می‌کند تأثیر روابط چین و آمریکا بر اقتصاد جهانی را تبیین کند و هرچند سیاست‌های تعرفه‌ای دولت ترامپ چالش‌هایی برای جهانی‌شدن ایجاد کرد، اما تحلیل ساختاری باید فراتر از دوره‌های ریاست‌جمهوری خاص را مد نظر قرار دهد (Mulder, 2025). بنابراین اعتبار نظریهٔ هژمونی دوگانه منوط به شرط اساسی «وجود تصور مشترک از نظم جهانی مطلوب» میان دو کشور است و با استناد به پایبندی نسبی هر دو طرف به اصول آزادی تجارت و سرمایه‌گذاری، چنین مباحثی را مطرح می‌کنند. با وجود این، اگر ایالات متحده و چین دیدگاه مشترکی دربارهٔ نظم جهانی نداشته باشند، مهم‌ترین شرط برای ثبات هژمونیک دوگانه وجود نخواهد داشت؛ از این رو این مطالعه استدلال می‌کند که نظریهٔ واقع‌گرایی فرهنگی درک دقیق‌تری از چگونگی تکامل رقابت ژئوپلیتیک بین دو قدرت بزرگ فعلی ارائه می‌دهد. واقع‌گرایی فرهنگی بر این باور است که تفاوت‌های فرهنگی و ارزشی بین چین و آمریکا مانع از همکاری گستردهٔ آن‌ها در ارائه کالاهای عمومی جهانی می‌شود. این نظریه پیش‌بینی می‌کند که رقابت استراتژیک بین دو کشور به دلیل اختلافات بنیادین در

جهان‌بینی و اهداف ژئوپلیتیک آن‌ها تشدید خواهد شد و برخلاف نظریهٔ هژمونی دوگانه که بر منافع مشترک اقتصادی تأکید دارد، واقع‌گرایی فرهنگی بر تضاد ارزش‌ها و هنجارهای سیاسی بین دو کشور تمرکز می‌کند.

۲-۳ واقع‌گرایی فرهنگی (فرهنگ استراتژیک)

واقع‌گرایی فرهنگی محدودیت‌های ساختاری ناشی از نظام آنارشیک بین‌المللی را به رسمیت می‌شناسد و از منظر این دیدگاه، آنارشی ساختاری به این معناست که دولت‌ها در سیستمی فاقد مرجعیت جهانی تضمین‌کنندهٔ صلح، مسؤول تأمین امنیت خود هستند یا باید از طریق اتحادها به دیگر دولت‌ها متکی باشند. این وضعیت به‌عنوان واقعیتی عینی و قابل تأیید تجربی، مسأله‌ای جهانی برای تمام دولت‌ها محسوب می‌شود. واقع‌گرایان فرهنگی ضمن پذیرش نسبی تحلیل کلاسیک‌ها در مورد ماهیت نظام و دولت‌ها بر این نکته تأکید می‌ورزند که عوامل ایده‌شناختی، برداشت‌ها و واکنش دولت‌ها به تهدیدات ناشی از آنارشی ساختاری را شکل می‌دهند. بنابراین طیف تفسیرها و پاسخ‌های راهبردی دولت‌ها به مسألهٔ آنارشی بین‌المللی می‌تواند گسترده‌تر و پیچیده‌تر از پیش‌بینی‌های واقع‌گرایی باشد. این خط فکری ریشه‌های نظری خود را در ادبیات «فرهنگ استراتژیک» جست‌وجو می‌کند. از آنجا که «فرهنگ» نحوهٔ مواجههٔ راهبردی رهبران سیاسی با مسألهٔ آنارشی را میانجی‌گری می‌کند و از آنجا که فرهنگ‌ها میان دولت‌ها متفاوت هستند، نظریهٔ فرهنگ استراتژیک پیش‌بینی می‌کند که تکثری از راهبردها برای مدیریت ریسک‌های ژئوپلیتیک ممکن است ظهور یابد (Eisenstadt, 2023). تمرکز اصلی این بحث بر نقش فرهنگ استراتژیک ملی به‌عنوان یک قدرت علی است که بر رتبه‌بندی ترجیحات راهبردی، ارزش‌گذاری اخلاقی و ابزاری در نسبت با تفسیر ریسک راهبردی و همچنین اولویت‌بندی گزینه‌ها در زمان اجرای سیاست راهبردی بین‌دولتی تأثیر می‌گذارد. بدین معنا که مفروضات نئورئالیستی دربارهٔ

ترجیحات جهان‌شمول برای بیشینه‌سازی قدرت و توازن سخت‌افزاری را می‌توان نتیجه‌ای محتمل از شرایط آنارشی اما نه به‌عنوان یک پیامد جبری و همگانی دانست؛ چراکه کشورهای مختلف ممکن است تحت تأثیر فرهنگ استراتژیک ملی خود، تفاسیر و پاسخ‌هایی متفاوت نسبت به شرایط آنارشیک داشته باشند. واقع‌گرایان فرهنگی بر این باورند که «عوامل فرهنگی، ایده‌ای و هنجاری در انگیزش‌های دولت‌ها و رهبران آن‌ها» عوامل ثانویه مهمی هستند (Glenn, 2009: 523). نظریه فرهنگ استراتژیک توضیح می‌دهد که چرا کشورهای با توانایی‌های مادی مشابه ممکن است رویکردهای کاملاً متفاوتی در سیاست خارجی و نظامی در پیش بگیرند. اساس این نظریه بر این باور است که هر کشور دارای فرهنگ استراتژیک منحصربه‌فردی است که از طریق فرآیندهای تاریخی، اجتماعی و سیاسی شکل گرفته و بر تصمیم‌گیری‌های راهبردی تأثیر می‌گذارد. جک اسنایدر در سال ۱۹۷۷ این مفهوم را معرفی کرد و از آن برای تحلیل رفتار امنیتی شوروی استفاده کرد (سجادپور و محمدی، ۱۴۰۱: ۵). فرهنگ استراتژیک از طریق تأثیرگذاری بر درک تصمیم‌گیران از واقعیت‌های مادی مانند قدرت نظامی و اقتصادی، چارچوبی برای اقدامات راهبردی ایجاد می‌کند. این فرهنگ تعیین می‌کند که چه اقداماتی از نظر یک کشور قابل قبول و مشروع هستند و چه اقداماتی خارج از محدوده قابل تصور قرار می‌گیرند. به عبارت دیگر، فرهنگ استراتژیک هم امکان‌ها و هم محدودیت‌هایی را برای سیاست‌گذاران ایجاد می‌کند و توضیح می‌دهد که چرا برخی گزینه‌های راهبردی، حتی اگر از نظر عقلانی مطلوب به نظر برسند، ممکن است توسط یک کشور مورد توجه قرار نگیرند. درحالی‌که واقع‌گرایی فرهنگی به‌صورت نظری قادر است نقش هر وجهی از فرهنگ را در سیاست خارجی راهبردی بررسی کند، اما نظریه‌پردازان این رویکرد استدلال می‌کنند که تمرکز باید بر فرهنگ سیاسی باشد، چراکه از نظر منطقی مهم‌ترین متغیر به‌شمار می‌رود. فرهنگ سیاسی به «باورها، ارزش‌ها و رویه‌هایی مربوط می‌شود که به کنش جمعی انسان‌ها، اعمال نفوذ و

قدرت و تخصیص منابع در جامعه ارتباط دارد». از این رو، فرهنگ سیاسی ملی یک متغیر کلیدی است که نه تنها فرهنگ استراتژیک یک دولت را در واکنش به تهدیدهای موجود در نظام بین‌الملل شکل می‌دهد، بلکه عاملی مهم در تعیین درک آن دولت از چستی تهدید و میزان اهمیت آن به‌شمار می‌رود.

۴. تهدیدات راهبردی در گفتمان سیاسی چین

رقابت در نظام بین‌الملل ناشی از این واقعیت است که چین به دنبال بازتعریف نظام بین‌المللی به گونه‌ای است که منعکس‌کننده ارزش‌ها و منافع آن باشد و نهادها و هنجارها را مطابق با جهان‌بینی خود تنظیم کند. جهان‌بینی حزب کمونیست چین ریشه در ترکیبی پیچیده از میراث تمدنی دو هزار ساله چین و گرایش معاصر به نظریه و عمل مارکسیسم-لنینیسم دارد. این ابعاد، فضای فکری رهبران چین را شکل می‌دهد که به نوبه خود دامنه اقدامات استراتژیک محتمل را محدود ساخته و همچنین درک چین از تهدیدات را تحت تأثیر قرار می‌دهد (Rudd, 2022). این پژوهش بر مؤلفه مارکسیسم-لنینیسم در فرهنگ سیاسی چین متمرکز است؛ زیرا تنش‌های معاصر بین مارکسیسم و لیبرالیسم برای ارزیابی مسأله ارزش‌ها در مقابل منافع در رقابت قدرت‌های بزرگ از اهمیت بالایی برخوردار است. جهان‌بینی سیاسی چین در درجه اول در مهم‌ترین متون سیاسی آن یعنی اساس‌نامه حزب کمونیست چین و قانون اساسی دولت چین قابل مشاهده است. این اسناد قانونی، فرهنگ سیاسی و قواعد بنیادین نظام سیاسی چین را تعریف می‌کنند. بند اول اساس‌نامه حزب کمونیست چین تصریح می‌کند که «عالی‌ترین آرمان و هدف نهایی حزب، تحقق کمونیسم است». این سند همچنین خاطر نشان می‌کند که تحقق سوسیالیسم «فرآیندی تاریخی طولانی» است و «چین در حال حاضر در مرحله اولیه سوسیالیسم قرار دارد و برای مدتی طولانی در این مرحله باقی خواهد ماند». (Communist Party of China, 2017: 1-7). در نظریه مدرنیزاسیون سوسیالیستی

حزب، «مرحله اولیه سوسیالیسم» اجازه استفاده ابزاری را از بازارهای آزاد سرمایه‌داری به‌عنوان دوره گذار می‌دهد، اما با این شرط اساسی که «حزب باید نظام اقتصادی پایه‌ای را حفظ و بهبود بخشد که در آن مالکیت عمومی نقش مسلط دارد». در این نظریه مدرنیسم، بازارهای سرمایه‌داری به‌عنوان یک ضرورت موقت برای توسعه نیروهای مولد در مسیر نیل به سوسیالیسم کامل در نظر گرفته می‌شوند. اساس‌نامه می‌پذیرد که «اشکال مختلف مالکیت می‌توانند به‌صورت موازی توسعه یابند» -یعنی بازارهای سرمایه‌داری در مسیر حرکت به سمت سوسیالیسم کامل ادامه خواهند یافت- اما حزب مسؤول «حفاظت در برابر تأثیرات مخرب ایده‌های سرمایه‌داری فاسد و اندیشه‌های فئودالی» است (Communist Party of China, 2017: 9-12).

تاریخچه دوره اصلاحات و گشایش چین تنش‌های ناشی از این رویکرد را به‌وضوح نشان می‌دهد. گرایش به بازارها تحت سیاست اصلاحات و گشایش دنگ شیائوپینگ در سال ۱۹۷۹ صرفاً ابزاری بود و به معنای دوری از اصول مارکسیسم-لنینیسم نبود، بلکه هم‌زمان با اجرای مناطق اقتصادی ویژه، حزب کمونیست تحت رهبری دنگ به مقابله با ایده‌های خارجی مربوط به لیبرالیسم سیاسی، دموکراسی و حقوق کامل مالکیت خصوصی پرداخت. در نتیجه این نگرانی‌ها کارزارهایی از سوی حزب علیه آنچه دنگ شیائوپینگ از آن با عنوان «آلودگی روحی»^۱ یاد می‌کرد، ایجاد شد. منظور از این مفهوم، تأثیرات تضعیف‌کننده لیبرالیسم اقتصادی و فرهنگ سرمایه‌داری بر ایدئولوژی سوسیالیستی حاکم در چین بود. دنگ شیائوپینگ در سال ۱۹۷۹ تلاش حزب برای چارچوب‌بندی اصلاحات را به‌مثابه سیاستی ابزاری و ضروری چنین توصیف کرد: "توسعه اقتصاد بازار به‌معنای پذیرش سرمایه‌داری نیست. در حالی که اقتصاد برنامه‌ریزی شده همچنان رکن اصلی نظام اقتصادی ما باقی می‌ماند، ما در حال معرفی اقتصاد بازار نیز هستیم، اما این اقتصاد بازار، یک اقتصاد بازار

¹. Spiritual pollution

سوسیالیستی است. بهره‌گیری از جنبه‌های مفید کشورهای سرمایه‌داری، از جمله روش‌های عملیاتی و مدیریتی آن‌ها، به‌هیچ‌وجه به معنای پذیرش سرمایه‌داری نیست" (Xiaoping, 1994: 232-234). دنگ در اینجا پارادوکسی را به تصویر می‌کشد که فرآیند آزادسازی اقتصادی حزب با آن مواجه بود. موضوع «آلودگی روحی» بار دیگر در سال ۲۰۰۰ هم‌زمان با مراحل پایانی مذاکرات عضویت چین در سازمان تجارت جهانی از سوی هو جینتائو - که در آستانه ریاست جمهوری قرار داشت - در سخنرانی‌ای درباره ساختار حزبی مطرح شد. وی اظهار داشت: "با گسترش درهای باز، رشد فرهنگ اینترنتی و به‌ویژه عضویت چین در سازمان تجارت جهانی، نفوذ ایدئولوژیک بورژوازی و فرسایش فرهنگی ناشی از انواع ایدئولوژی‌های فاسد به مسأله‌ای مهم‌تر بدل خواهد شد و برای مدتی طولانی آزمونی جدی برای ما خواهد بود" (Jin tao, 2001). در اینجا نیز شاهد آن هستیم که گفتمان درون‌حزبی در حزب کمونیست نسبت به ایده‌ها و فرهنگ لیبرال نه‌تنها نگران، بلکه به‌شدت خصمانه است. در این زمینه، شاهد تداوم این رویکرد در میان رهبران مختلف حزب از جمله دنگ شیائوپینگ، هو جینتائو و شی جین‌پینگ هستیم. نخستین سخنرانی شی به‌عنوان دبیرکل حزب در جلسه مطالعاتی دفتر سیاسی در نوامبر ۲۰۱۲، بر آموزه‌ای محوری از دیدگاه حزب تأکید داشت: «تنها سوسیالیسم می‌تواند چین را نجات دهد و تنها سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی می‌تواند کشور ما را به توسعه رهنمون سازد». (Xi Jinping quoted in Tobin, 2020: 8). طرح چنین موضع‌گیری صریحی از همان آغاز دوره رهبری، بیان‌گر تداوم سنت دیرینه حزب در مخالفت با هژمونی سیاسی و اقتصادی لیبرال است.

در همین راستا سند رسمی مهمی که در سال ۲۰۲۱ از سوی حزب با عنوان «قطع‌نامه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در مورد دستاوردهای بزرگ و تجارب تاریخی حزب در صد سال گذشته» منتشر شد، نیز به‌روشنی بر همین نکات تأکید دارد (Mitter, 2021). این سند، از بالاترین سطح اهمیت سیاسی برخوردار است و سومین

بیانیه تاریخی از این نوع در تاریخ حزب به‌شمار می‌آید. دو سند پیشین در سال‌های ۱۹۴۵ و ۱۹۸۱ از سوی مائو زدونگ و دنگ شیائوپینگ منتشر شده بودند. این بیانیه‌ها با هدف ایجاد یک روایت رسمی از گذشته حزب و تعیین جهت‌گیری آن در زمان حال منتشر می‌شوند و به همین دلیل تنها دبیران کل قدرتمند حزب توان صدور چنین اسنادی را دارند. این قطع‌نامه حاوی نکات کلیدی است که واقع‌گرایان فرهنگی درباره تنش‌های ایدئولوژیک عمیق میان دموکراسی لیبرال و چین بر آن تأکید می‌کنند. درباره لیبرالیسم سیاسی، قطع‌نامه حزب تأکید می‌کند که باید در برابر تأثیرات فرساینده اندیشه‌های سیاسی غربی همچون قانون‌گرایی، گردش قدرت میان احزاب سیاسی و تفکیک قوا هوشیار بود. همچنین در خصوص ماهیت بنیادی رقابت ایدئولوژیک میان ایالات متحده و چین، این قطع‌نامه تصریح می‌کند که موفقیت مستمر ما در بومی‌سازی مارکسیسم متناسب با شرایط چین و مقتضیات دوران، سبب شده است مارکسیسم در نگاه جهانی چهره‌ای تازه بیابد و روند تاریخی جهانی در رقابت میان دو ایدئولوژی و دو نظام اجتماعی سوسیالیسم و سرمایه‌داری را به نفع سوسیالیسم تغییر دهد (Central Committee of the Communist Party of China, 2021). در قطع‌نامه سال ۲۰۲۱ به‌روشنی شاهد دو روند کلیدی هستیم: "۱- خصومت آشکار با هر هژمونی (مخصوصاً هژمونی لیبرالیستی) به‌طوری‌که در فرهنگ استراتژیک چین، هژمونی‌طلبی اساساً نفی شده است. تائو چینگ و نگارندگان دیگر، فرهنگ استراتژیک چین را اساساً صلح‌طلب، ضد هژمونیک و کاملاً تدافعی می‌دانند. بدین ترتیب، سیاست ضد سلطه‌طلبی که به‌طور برجسته در سیاست خارجی هر دو مرحله معاصر و مدرن از حیات کمونیسم چینی دیده می‌شود، در ظاهر به معنای نفی سلطه‌طلبی قدرت‌های بزرگ است. به گفته پژوهشگران، چین، این کشور متأثر از فرهنگ استراتژیک خود، هرگز به دنبال هژمونی‌گرایی نبوده و نیست؛ چراکه در فرهنگ استراتژیک چینی این مفهوم دارای بار ارزشی منفی می‌باشد. این کشور به دنبال ایجاد نظامی است که در آن تعدد قدرت‌های

بزرگ وجود داشته باشد و در این نظام قدرت‌های بزرگ به دنبال سلطه‌جویی نباشند. چین به دنبال آن است که جایگاه باستانی خود را احیا نماید، اما در پی احیای جایگاه باستانی به دنبال سیطره‌طلبی و هژمونی نیست. چین به دنبال ایجاد نظامی است که در آن قدرت‌های مختلف در سطوح مختلف بتوانند به صورت مسالمت‌آمیز با یکدیگر زیست داشته باشند (سلیمی و رحمتی‌پور، ۱۳۹۳: ۳۵-۳۴). ۲- تأکید مکرر بر مضمون اصلی مارکسیستی مبنی بر رقابت تاریخی ناگزیر میان نظام سرمایه‌داری و سوسیالیست. جایگاه بنیادین سوسیالیسم در نظام سیاسی چین، در قانون اساسی جمهوری خلق چین نیز مورد تأکید قرار گرفته است؛ متنی که در کنار قانون اساسی حزب کمونیست چین شاید مهم‌ترین سند سیاسی کشور در تبیین اصول بنیادین فرهنگ سیاسی مدرن چین به‌شمار می‌آید. در ماده اول این قانون اساسی تصریح شده است: «نظام سوسیالیستی، نظام بنیادین جمهوری خلق چین است و رهبری حزب کمونیست چین، ویژگی تعیین‌کننده سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی می‌باشد». (Blanchette, 2020) مواد شش تا یازده قانون اساسی تصریح می‌کنند که مالکیت عمومی بر ابزار تولید، جزء اساسی ساختار اقتصادی چین محسوب می‌شود. در این مواد، بخش دولتی به‌عنوان «نیروی پیشرو در اقتصاد و فناوری» معرفی شده که مالکیت تمامی زمین‌ها در انحصار دولت قرار گرفته و در عین به رسمیت شناختن بخش خصوصی، نقش آن به‌عنوان نقشی مهم ولی ثانویه در اقتصاد و فناوری تعریف شده است. به عقیده راش دشی، مدیر مؤسس ابتکار استراتژی بروکینگز چین، رهبران چینی اغلب فناوری و مبادلات اقتصادی را از دریچه سیاسی و به‌عنوان راهی برای ایجاد یا اجتناب از وابستگی، تقویت قدرت فراگیر چین و ایجاد نظم در نظر می‌گیرند که ریشه در سنت‌های لنینیستی و مرکانتلیستی حزب و تاریخ ناسیونالیستی آن از جمله قرن تحقیر از جنگ‌های تریاک تا تأسیس جمهوری خلق چین به‌عنوان محصول شکست این کشور در دستیابی به ثروت و قدرت نسبت به غرب صنعتی و ژاپن دارد. بر همین اساس پیشرفت فناوری و اقتصاد زیر نظر دولت

مخصوصاً برای شی جین‌پینگ مدت‌هاست به‌عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به ثروت و قدرت برای این کشور در نظر گرفته می‌شود (منوری و احمدی، ۱۴۰۳: ۱۳۰).

باورهای ایدئولوژیک شی جین‌پینگ، چین را متعهد به هدف ساختن آنچه او یک نظام بین‌المللی "عادلان‌تر و منصفانه‌تر" توصیف می‌کند، کرده است - نظامی که بر قدرت چین به جای قدرت آمریکا متکی است و هنجارهایی را منعکس می‌کند که با ارزش‌های مارکسیست-لنینیستی سازگارتر است. بنابراین در دوران رهبری شی جین‌پینگ، ایده‌های کنفوسیوسی مانند "توسعه هماهنگ و صلح‌آمیز" به حاشیه رفته و مفهوم "رویای چینی" به‌عنوان ایده محوری رهبری جدید مطرح شد. این ایده از اهمیت مشابهی با "مبارزه طبقاتی" مائو، "مدرنیزاسیون" دنگ شیائوپینگ و "توسعه صلح‌آمیز" هو جیتائو برخوردار است. شی در مصاحبه با وال استریت ژورنال در سال ۲۰۱۵ توضیح داد که رویای چینی از دو عنصر تاریخ و واقعیت تشکیل شده است: منظور از تاریخ، عظمت و شکوه گذشته چین است که در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم با مداخلات و تجاوزات قدرت‌های امپریالیست غربی و ژاپن از بین رفت و موجب از دست رفتن جایگاه بین‌المللی و بخشی از سرزمین‌های چین شد. بخش واقعیت این مفهوم به مأموریت حزب کمونیست چین برای تحقق رویای قدرت ملی اشاره دارد. رویای چینی ارتباط تنگاتنگی با ناسیونالیسم چینی دارد که ترکیبی از غرور تاریخی، ناامیدی از گذشته و امید به آینده است. هدف اصلی این ناسیونالیسم، حفظ استقلال ملی و تمامیت ارضی بوده که همواره مورد توجه رهبران چین قرار داشته است. اقدامات اخیر دولت چین نشان می‌دهد که شی جین‌پینگ نسخه‌ای فعال از این ناسیونالیسم را در کانون رهبری خود قرار داده است. پیش از شی جین‌پینگ، لیو مینگفو - سرهنگ بازنشسته ارتش چین - این مفهوم را مطرح کرده بود. او معتقد بود چین با تقویت روحیه رزمی، افزایش قدرت نظامی و انباشت ثروت می‌تواند دوباره به جایگاه برترین قدرت جهان دست یابد. دیدگاه او با بیان متفاوتی توسط شی جین‌پینگ تکرار شد که

تأکید کرد برای احیای عظمت چین، علاوه بر کشوری مرفه به ارتشی قدرتمند نیز نیاز است (سجادپور و محمدی، ۱۴۰۱: ۱۹-۱۸). همچنین چین تلاش کرده است تا تمام اشارات به حقوق بشر جهانی را از قطع‌نامه‌های سازمان ملل حذف کند و مجموعه جدیدی از نهادهای بین‌المللی چین‌محور را ایجاد کرده است تا با نهادهای تحت سلطه غرب رقابت کند و درنهایت جایگزین آن‌ها شود. همان‌طور که می‌بینیم، درحالی‌که نظریه "هژمونی دوگانه" نهادسازی چین مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا و سازمان همکاری شانگهای را به‌عنوان شکلی از کالاهای عمومی می‌بیند که می‌تواند مکمل نظم بین‌المللی لیبرال موجود باشد، اما واقع‌گرایان فرهنگی همان نهادها را بخشی از تلاش برای ایجاد یک نظم موازی رقیب می‌دانند که هنجارهای ضد لیبرال چین را منعکس می‌کند. (Rudd, 2022: 17) به‌عنوان مثال ویژگی‌های الگوی چینی در چارچوب جاده ابریشم دیجیتال مبتنی بر شیوه‌های غیرلیبرال است و به زعم تحلیل‌گران و مقامات جامعه آمریکا شبکه جهانی سیستم‌های نظارتی چین در جاده ابریشم دیجیتال با ارزش‌های لیبرال دموکراسی مخالف است؛ زیرا شهروندان را تحت نظارت، مجازات و شرطی قرار می‌دهد. به زعم طرفداران نظم لیبرال، هدل اقتدارگرایی دیجیتال حقوق و آزادی‌ها را در سراسر جنوب جهانی تهدید می‌کند. این نشان می‌دهد که اقدامات دیجیتالی چین باعث تثبیت رژیم‌های اقتدارگرا و غیرلیبرال، سوق دادن رژیم‌های دموکراتیک بیشتر به سمت انتهای طیف اقتدارگرا و به‌طورکلی، ایجاد یک نظم جهانی غیر دموکراتیک جدید است. بنابراین اقدامات چین شبکه غیرلیبرال چین را در نظام جهانی افزایش می‌دهد و حلقه‌هایی از هنجارهای غیرلیبرال را بین دولت‌های مختلف ترویج می‌کند (قربانی و آزاد، ۱۴۰۳: ۱۷۳-۱۷۲). واقع‌گرایی فرهنگی نشان می‌دهد که چگونه تفاوت‌های لیدئولوژیک، درک کشورها از خطرات در نظام بین‌المللی از جمله نگرانی شدید چین از تهدیدهای ناشی از آزادسازی اقتصادی و نهادهای لیبرال بین‌المللی برای رژیم خود را شکل می‌دهد. بااین‌حال، ایالات متحده نیز به دلیل ترس

از اینکه چین سیستم خود را به‌عنوان جایگزینی برای لیبرالیسم غربی ترویج می‌کند، احساس ناامنی بیشتری می‌کند که این امر کارآیی چارچوب واقع‌گرای فرهنگی را برای تحلیل رقابت قدرت‌های بزرگ معاصر بیشتر تقویت می‌کند.

۵. گفتمان هژمونی و رقابت استراتژیک: آمریکا و چالش چین

ترامپ در سند استراتژی امنیت ملی آمریکا در سال ۲۰۱۷، چین و روسیه را به‌عنوان تهدیدهای اصلی معرفی کرد و اعلام نمود که چین و روسیه در پی شکل‌دهی به جهانی مخالف با ارزش‌ها و منافع ایالات متحده هستند. سپس در سال ۲۰۱۸، استراتژی دفاع ملی تأکید کرد که «چالش محوری برای رفاه و امنیت آمریکا، بازگشت رقابت راهبردی بلندمدت با قدرت‌های تجدیدنظرطلب» است که اشاره‌ای آشکار به روسیه و چین داشت. در سال ۲۰۲۳ و در دوران دولت بایدن، جیک سالیوان مشاور امنیت ملی آمریکا در یک سخنرانی شکست استراتژی تعامل مبتنی بر ادغام اقتصادی را تکرار کرد و در ادامه، مدل جدیدی از رقابت راهبردی را تشریح نمود که شامل سیاست‌های صنعتی، کنترل‌های صادراتی، مکانیسم‌های نظارت بر سرمایه‌گذاری‌های ورودی و خروجی، برنامه‌های یارانه داخلی و محدودیت‌های گسترده بر واردات و سرمایه‌گذاری چین در بخش‌های راهبردی می‌شد. او استراتژی جدایی اقتصادی آمریکا از چین را تحت عنوان «حیات کوچک، حصار بلند»^۱ توصیف کرد. این رویکرد راهبردی، ادامه مسیری است که در دولت اول ترامپ پایه‌گذاری شد و بخش بعدی با ارائه نمونه‌هایی تجربی، به تبیین رویکرد راهبردی جدید ایالات متحده در قبال چین می‌پردازد. این رویکرد بر اجرای برنامه‌ای مبتنی بر منافع خاص^۲ تمرکز دارد که منافع مستقیم آن برای ایالات متحده و

^۱. منظور از «حیات کوچک» این است که این جدایی تنها به حوزه‌های راهبردی محدود می‌شود و بنابراین بهتر است به‌عنوان نوعی کاهش ریسک نه یک فرآیند کامل قطع ارتباط اقتصادی در نظر گرفته شود (Heer, 2020)

^۲. private goods

برخی از متحدانش خواهد بود، اما در عین حال نقش سازمان تجارت جهانی و قواعد تجارت بین‌المللی را تضعیف می‌کند و به‌طور مستقیم روند جداسازی اقتصادی از چین را تسریع می‌بخشد (Sullivan, 2022: 2023). این رویکرد در تضاد با ارائه کالاهای عمومی جهانی است که برای تداوم یک اقتصاد جهانی مبتنی بر قواعد ضروری بوده و از منظر نظریهٔ هژمونی دوگانه، محتمل‌ترین تعادل بلندمدت در روابط ایالات متحده و چین به‌شمار می‌آید.

در دههٔ دوم قرن بیست‌ویکم، جهان شاهد عزم ایالات متحده برای سازمان‌دهی مجدد هژمونی خود براساس دگرذیسی‌های ایجاد شده در مؤلفه‌های نظام بین‌الملل نظیر ظهور اعضای جدید و تغییر سطوح تأثیرگذاری آن‌ها در عرصهٔ جهانی بود. همچنین ظهور چین نه صرفاً به‌عنوان قدرتی در ابعاد کارخانهٔ تولیدی - اقتصادی جهان، بلکه به‌عنوان عنصری متمایل به رقابت جدی در جهت رهبری فناوری که توانست هم‌زمان قدرت خود را در حوزهٔ نظامی نیز تحکیم باشد بسیاری از معادلات نظام بین‌الملل را تحت‌الشعاع قرار داد (شرفخانی و همکاران، ۱۴۰۰: ۳۹۶). ایالات متحده برای آنکه سدی در برابر گسترش نفوذ جهانی چین در بحث فناوری و زنجیرهٔ تأمین شبکه‌اش ایجاد کند، سیاست‌های خود را در مقابل این کشور در طی سالیان اخیر تغییر داده است. برای نمونه در ماه می ۲۰۱۹ واشنگتن در موضوع ایمن‌سازی زنجیرهٔ تأمین خدمات و فناوری اطلاعات و ارتباطات، اقدام به تحریم هوای و از تی ای کرد. در ادامه نیز علاوه بر تحریم این شرکت‌ها، تمامی شرکت‌های غیر آمریکایی را که تراشه‌هایی با فناوری ایالات متحده تولید می‌کردند و به این شرکت‌ها می‌دادند، از این کار منع کرد. در راستای چنین سیاست‌هایی باید عنوان شود که با تغییر دولت در آمریکا نگرش نسبت به چین عوض نشد؛ زیرا دولت بایدن مصمم بود که خطرات نصب شبکه‌هایی را که می‌تواند توسط چین دستکاری، مختل یا حتی کنترل شود، از بین ببرد. جنگ بین آمریکا و چین هم از لحاظ عمق و هم از جنبهٔ اندازه در حال شدت یافتن است؛

به‌گونه‌ای که مقامات ارشد صندوق بین‌المللی پول هشدار دادند، هرچه تفاوت‌ها، اختلافات و تنش‌ها میان کشورهای بلوک غرب و شرق به رهبری آمریکا و چین بیشتر شود، اقتصاد جهانی ضربه عمیق‌تری خواهد خورد (IMF, 2024:5). در حال حاضر کشورهای دو بلوک سردرگم و به‌طور فزاینده، نگران امنیت اقتصادی و ملی خود هستند و نمی‌دانند با چه کشوری تجارت و در کجا سرمایه‌گذاری کنند؛ چراکه در حال حاضر از لحاظ تاریخی جهان در مرحله‌گذار جهانی‌زدایی و پرده‌های نامرئی آهین میان کشورها در حال نصب شدن است و کشورها آرام آرام بلوک خود را تعیین می‌کنند. تنش‌های میان چین و آمریکا با بهانه تهدید امنیت ملی کشورشان به شدت افزایش یافته است و بیش از ۳ هزار تحریم تجاری در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۴ اعمال شد که در مقایسه با سال ۲۰۱۹ بیش از ۳ برابر شده است و حتی پس از جنگ روسیه و ناتو، تجارت میان بلوک‌ها ۱۲ درصد و سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی بین بلوک‌ها ۲۰ کاهش یافته است (Butts, 2024:6). این موضوع نشان می‌دهد میان کشورها جدایی تجاری صورت گرفته است و تمام کشورهای جهان در حال حاضر براساس دوره یا مرحله‌گذار جهانی‌زدایی، سیاست‌های اقتصادی خود را با این مراحل وفق داده‌اند و روابط دوسویه بین آمریکا در نظام بین‌الملل و چین را که مهم‌ترین قدرت در حال ظهور است، مهم‌ترین مؤلفه حاکم بر روابط بین‌الملل از حیث تأثیرات و پیامدهای آن بر روابط و سیاست حاکم بر جهان می‌دانند. در پاسخ به چنین حقیقتی تحلیل‌گران در سراسر جهان مفهوم جنگ سرد نوین را عنوان کرده‌اند. برای مثال، فایننشال تایمز سرشماره‌ای را در مورد جنگ سرد جدید در سال ۲۰۲۰ ارائه و در صفحات فارن افرز بازنشر شد که ایالات متحده و چین، متحدان ضمنی در نیمه آخر جنگ سرد گذشته، وارد جنگ سرد جدید شده‌اند (Brands & Gaddis, 2021:10). بنابراین رقابت ژئواستراتژیک میان ایالات متحده و چین، به‌ویژه در حوزه فناوری، صرفاً رقابتی دوجانبه نیست، بلکه فرآیندی چندسطحی است که نظم نهادی اقتصاد بین‌الملل را نیز تحت تأثیر قرار داده

است. یکی از ابعاد اساسی این روند، تضعیف نقش نهادهای چندجانبه‌ای چون سازمان تجارت جهانی و بی‌اعتنایی فزاینده به قواعد تجارت آزاد در مواجهه با منطق ژئواکونومیک قدرت‌های بزرگ است. سیاست‌های تجاری جدید آمریکا که براساس اصل «منفعت ملی اول» تنظیم شده‌اند، به‌طور فزاینده از تعهدات فراملی فاصله گرفته‌اند و به‌جای ارائه کالاهای عمومی جهانی، بر اولویت‌بخشی به امنیت زنجیره تأمین، بازسازی صنعت داخلی و انحصار فناورانه متمرکز شده‌اند.

این وضعیت منجر به بازتعریف نقش متحدان منطقه‌ای آمریکا نیز شده است. کشورهایی چون ژاپن، کره جنوبی، تایوان، و حتی اتحادیه اروپا، با وجود وابستگی به بازار چین، به شکلی فزاینده تحت فشار برای هم‌سویی با محدودیت‌های فناورانه واشنگتن قرار گرفته‌اند. این روند به شکل‌گیری «بلوک‌بندی‌های تکنولوژیک» انجامیده است، جایی که اتحادها نه بر پایه دفاع مشترک نظامی، بلکه بر پایه استانداردهای مشترک فناوری، کنترل صادرات پیشرفته و تنظیم مقررات دیجیتال شکل می‌گیرد. هم‌زمان، چین نیز در پاسخ به این فشارها، راهبردهای جایگزین را فعال کرده است. توسعه ابتکار کمربند و راه دیجیتال، تقویت ظرفیت‌های بومی در حوزه نیمه‌هادی‌ها و تمرکز بر استقلال استراتژیک در فناوری‌های پایه، بخشی از تلاش‌های پکن برای کاهش آسیب‌پذیری و ایجاد نظم موازی است. این واکنش چین نه تنها به معنی مقاومت فناورانه است، بلکه آغاز بازآرایی ژئواکونومیک به‌سوی چندقطبی شدن ساختار نهادی نظم جهانی محسوب می‌شود. در نتیجه، آنچه اکنون در حال شکل‌گیری است، شکلی جدید از بلوک‌بندی جهانی است که مبتنی بر هم‌پوشانی ژئوپلیتیک، فناوری و نهادسازی رقابتی است. برخلاف عصر جنگ سرد که نظم جهانی عمدتاً تحت سلطه مفاهیم بازدارندگی و رقابت ایدئولوژیک بود، در نظم نوین، امنیت فناوری، خودکفایی در زنجیره‌های حیاتی و کنترل زیرساخت‌های دیجیتال، به مؤلفه‌های تعیین‌کننده قدرت و مشروعیت بین‌المللی تبدیل شده‌اند. این وضعیت، آینده اقتصاد جهانی را بیش از پیش

تابع منطق رقابت هژمونیک در حوزه زیرساخت‌های فناوریانه خواهد کرد و نهادهای سستی بین‌المللی را با بحران مشروعیت و کارآمدی مواجه خواهد ساخت. از این رو تحلیل حاضر بر این گزاره محوری استوار است که در پارادایم کنونی نظام بین‌الملل، محور اصلی رقابت هژمونیک میان ایالات متحده و چین بر مدار سیطره بر شبکه‌های فناوریانه استوار گردیده است که این بخش با تمرکز تحلیلی بر دو سند راهبردی «قانون کاهش تورم و قانون چپیس و علوم»^۱ - به مثابه نمادهای عینی این رویکرد - تمایز ساختاری این الگو را با مدل بلوک‌بندی سیاسی-ژئوپلیتیک عصر جنگ سرد آشکار می‌سازد.

قانون کاهش تورم: قانون کاهش تورم از دو جنبه حائز اهمیت است: نخست، گسست از سنت دیرینه آمریکا در اجتناب از سیاست‌های صنعتی گسترده با هزینه‌های کلان دولتی و دوم، هدف‌گذاری آن برای بازسازی بنیادین بازارهای جهانی مواد معدنی حیاتی و تولید باتری‌ها. این قانون با کنار گذاشتن بخش‌های عمده‌ای از بازار مواد معدنی و باتری آمریکا از بازارهای جهانی، نه تنها هنجارهای سازمان تجارت جهان را نقض می‌کند، بلکه به صورت آشکار در پی کاهش نقش چین به عنوان تأمین‌کننده مسلط جهانی است (Bistline et al, 2023). بررسی جزئیات این قانون نشان‌دهنده فاصله گرفتن سیاست‌های آمریکا از رویکرد نئولیبرالی مبتنی بر بازار است که در دهه‌های ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۰ حاکم بود. قانون کاهش تورم با اختصاص صدها میلیارد دلار بودجه فدرال از ابزارهای مختلفی مانند اعتبارات مالیاتی برای سرمایه‌گذاری در انرژی‌های پاک و یارانه‌های مستقیم به مصرف‌کنندگان برای توسعه استفاده از خودروهای الکتریکی بهره می‌برد. هرچند این قانون ظاهراً با هدف مقابله با تغییرات اقلیمی تصویب شده، اما در باطن یک ابزار ژئواکونومیک برای مواجهه با چین محسوب می‌شود. براساس این قانون، مشوق‌های مالیاتی قابل توجهی (معادل ۷۵۰۰ دلار) برای خرید خودروهای

¹. Inflation Reduction Act- CHIPS and Science Act

الکتریکی جدید، مشروط به رعایت دو شرط اساسی مرتبط با منشأ مواد معدنی حیاتی - شرط Q1 و محل تولید باتری‌ها و شرط Q2 به‌عنوان شرط مواد معدنی حیاتی در نظر گرفته شده است - الزامات محتوای داخلی را به گونه‌ای تنظیم کرده که به نفع کشورهای عضو پیمان تجاری آمریکا-مکزیک-کانادا¹ و شرکای دارای توافق‌نامه تجارت آزاد با آمریکا (مانند استرالیا) عمل می‌کند، درحالی‌که متحدان کلیدی دیگری مانند اتحادیه اروپا و ژاپن از دایره شمول آن خارج هستند (Leruth et al, 2022). شرط تولید باتری‌ها حتی سخت‌گیرانه‌تر است؛ زیرا تنها در صورتی محقق می‌شود که کل فرآیند تولید در کشورهای عضو انجام شده باشد. این قانون با تعیین یک برنامه زمانی تدریجی، درصدهای مشخصی از محتوای داخلی را برای مواد معدنی و باتری‌ها تعیین کرده تا به شرکت‌ها فرصت کافی برای تطبیق زنجیره تأمین و سرمایه‌گذاری‌های خود داده شود.

تصویب قانون کاهش تورم در سال ۲۰۲۲ با هدف تسریع در انتقال به اقتصاد کم‌کربن و حمایت از تولید انرژی پاک در ایالات متحده طراحی شده است. این قانون شامل سرمایه‌گذاری‌های کلان در حوزه اقلیمی و مشوق‌هایی برای تولید داخلی محصولات مرتبط با انرژی‌های تجدیدپذیر و خودروهایی برقی است. با این حال، الزامات محتوای داخلی این قانون که دریافت کامل مشوق‌ها را منوط به استفاده از مواد اولیه و محصولات داخلی می‌کند، موجب انتقاداتی از سوی شرکای تجاری ایالات متحده شده است. چین به‌عنوان یکی از کشورهایایی که بیشترین آسیب را از این قانون متحمل شد، پرونده‌ای علیه قانون کاهش تورم در سازمان تجارت جهانی تشکیل داد. چین ادعا می‌کند که برخی از اعتبارات مالیاتی تحت این قانون با اصول عدم تبعیض و یارانه‌های مندرج در توافق‌نامه‌های سازمان تجارت جهانی مغایرت دارند. این پرونده، مشلبه چالش‌هایی است که چین پیش‌تر علیه تعرفه‌های بخش ۲۳۲ دولت ترامپ بر فولاد و

¹. USMCA

آلومینیوم مطرح کرده بود. این تعرفه‌ها که با هدف حفاظت از تولیدکنندگان داخلی ایالات متحده وضع شده بودند، توسط یک پنل حل اختلاف سازمان تجارت جهانی غیرقانونی شناخته شدند، اما دولت بایدن نیز ضمن حفظ این تعرفه‌ها، نتیجه‌گیری‌های پنل را رد کرد که نشان‌دهنده تداوم سیاست‌های ژئواکونومیک میان دو دولت است. با این حال، بازگشت ترامپ به قدرت در سال ۲۰۲۵ ممکن است تهدیدی برای لغو قانون کاهش تورم باشد؛^۱ زیرا وی در کمپین انتخاباتی سال ۲۰۲۴ به شدت به برنامه‌های اقلیمی این قانون حمله کرد (Dumain and Brugger, 2024)، اما لغو این قانون به سادگی امکان‌پذیر نیست؛ چراکه به‌عنوان یک قانون مصوب کنگره، نمی‌توان آن را تنها با دستور اجرایی رئیس‌جمهور لغو کرد. علاوه بر این، سرمایه‌گذاری‌های کلان ناشی از قانون کاهش تورم، به‌ویژه در مناطق تحت کنترل جمهوری خواهان، موجب تغییر دیدگاه برخی از نمایندگان جمهوری خواه شده است. تعداد قابل توجهی از آنان اخیراً حمایت خود را از این قانون اعلام کرده‌اند. بنابراین، با توجه به اکثریت ضعیف جمهوری خواهان در کنگره تا انتخابات میان‌دوره‌ای سال ۲۰۲۶، لغو قانون کاهش تورم بدون حمایت کامل جمهوری خواهان غیرممکن خواهد بود.

قانون چپس و علوم: این قانون نمونه‌ای بارز از اجرای سیاست‌های جداسازی راهبردی ایالات متحده در عمل است. به طوری که این قانون بسته‌ای ۵۰ میلیارد دلاری از یارانه‌های مشروط را برای سرمایه‌گذاری‌های جدید در حوزه تولید نیمه‌هادی‌ها در داخل ایالات متحده اختصاص داده است. یکی از شروط محافظتی این قانون آن است که هر شرکتی که از این بودجه برای احداث کارخانه جدید تولید نیمه‌هادی‌ها بهره‌مند شود، به مدت ده سال مجاز نخواهد بود در چین در زمینه «افزایش قابل توجه ظرفیت تولید نیمه‌هادی‌ها» سرمایه‌گذاری کند. این شرط، محاسبات راهبردی شرکت‌های

^۱ ترامپ تا زمان نگارش مقاله، قانون کاهش تورم را به‌طور رسمی لغو نکرده، اما با اقدامات خود، اجرای بخش‌هایی از آن را متوقف یا محدود کرده است.

جهانی مانند تی اس ام اس^۱ را که فعالیت‌های عمده‌ای در چین دارد، دگرگون کرده است و هم‌زمان برنامه‌های گسترده‌ای برای افزایش تولید در ایالات متحده با حمایت مالی قانون چیپس اعلام کرده است. از این پس، شرکت‌ها باید منافع راهبردی بالقوه را در مقابل هزینه‌های آتی پذیرش شرایط جداسازی به‌عنوان بخشی از بسته‌های حمایت تجاری قانون چیپس تحلیل کنند که این امر پیچیدگی‌های ژئوپلیتیک جدیدی به مدیریت کسب‌وکارها اضافه می‌کند. با چنین مکانیسم‌های محافظتی، قانون چیپس دو هدف ژئواستراتژیک را دنبال می‌کند: ۱- جذب تولید پیشرفته نیمه‌هادی‌ها به داخل ایالات متحده ۲- تسریع در جداسازی فناوری بین آمریکا و چین با مجبور کردن شرکت‌های تولید تراشه به انتخاب بین این دو کشور برای سرمایه‌گذاری‌های جدید. عوامل تداوم این قانون عبارت‌اند از: حمایت گستردهٔ دوحزبی در کنگره از برنامه‌ای که تخمین زده می‌شود، ۴۵۰ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری جدید در ایالات متحده را انتخاب کرده است که بخش قابل توجهی از آن در ایالت‌های تحت نفوذ جمهوری خواهان برای کمک به بازصنعتی‌سازی آمریکا و تقویت ملی‌گرایی اقتصادی این کشور متمرکز شده است. (Shivakumar et al, 2023) به همین دلیل جای تعجب نیست که در اواخر سال ۲۰۲۴، رئیس جمهوری خواه مجلس نمایندگان اعلام کرد: «لغو قانون چیپس در دستور کار نیست... بلکه ممکن است قوانینی برای تسهیل و بهبود اهداف اصلی این طرح تصویب شود» (Wang, 2025).

قانون کاهش تورم و قانون چیپس هر دو نمونه‌هایی از سیاست‌های اقتصادی ملی‌گرایانهٔ آمریکا هستند که اهداف امنیت ملی و اقتصادی قابل توجهی را دنبال می‌کنند. رقابت با چین به‌عنوان یک عامل انگیزشی اصلی در طراحی این قوانین نقش داشته است. این سیاست‌ها با دیدگاه اقتصادی ملی‌گرایانهٔ ترامپ هم‌سو هستند، اما تفاوت اصلی در روش‌های دستیابی به اهداف اقتصادی داخلی است. دولت بایدن ترکیبی از

^۱. TSMC

سیاست‌های تشویقی و تنبیهی را برای جداسازی راهبردی اقتصادی به کار گرفت؛ سیاست‌های تنبیهی شامل تعرفه‌ها و کنترل‌های صادراتی و سیاست‌های تشویقی شامل یارانه‌ها بود. در مقابل، ترامپ ابزارهای تنبیهی مانند تعرفه‌ها را به‌عنوان روش اصلی برای دستیابی به اهداف مشابه ترجیح می‌دهد (The Economist, 2025). این رویکرد تا حدی ناشی از باور ترامپ است که شرکت‌های خارجی هزینه تعرفه‌های وارداتی را پرداخت می‌کنند، اما تحقیقات اقتصادی نشان داده‌اند که واردکنندگان و مصرف‌کنندگان داخلی معمولاً هزینه اضافی تعرفه‌ها را متحمل می‌شوند. مطالعات مربوط به تعرفه‌های دوره اول ریاست جمهوری ترامپ نشان داده‌اند که هزینه تعرفه‌ها به‌طور کامل در قیمت داخلی کالاهای وارداتی منعکس شده است و مصرف‌کنندگان آمریکایی هزینه این تعرفه‌ها را به جای صادرکنندگان خارجی پرداخت کرده‌اند. این تعرفه‌ها فشارهای تورمی را افزایش می‌دهند و هرگونه تعرفه آینده نیز چنین تأثیری خواهد داشت. در مقابل، یارانه‌های کاهش قانون تورم و چپس اثرات پیچیده‌تری بر تورم دارند و ممکن است تأثیرات تورمی و ضدتورمی داشته باشند. این یارانه‌ها همچنین هزینه‌هایی را به بازپرداخت بدهی بلندمدت اضافه می‌کنند، اما ممکن است در نهایت با رشد اقتصادی ناشی از سرمایه‌گذاری جبران شوند. یارانه‌ها معمولاً اثرات تورمی کم‌تری نسبت به تعرفه‌ها دارند و تنش‌های بین‌المللی کم‌تری ایجاد می‌کنند. هر دو رویکرد - تعرفه یا یارانه - می‌توانند در خدمت ملی‌گرایی اقتصادی آمریکا برای رقابت ژئوکانومیک با چین قرار گیرند. رقابت راهبردی با چین از سال ۲۰۱۶ نیروی محرکه اصلی بوده که سیاست اقتصادی آمریکا را از چندجانبه‌گرایی دور کرده و به سمت یک پارادایم جدید ملی‌گرایی اقتصادی راهبردی سوق داده است.

۶. نتیجه‌گیری

این مطالعه به درک چگونگی شکل‌دهی رقابت ابرقدرتی ایالات متحده و چین به نظم اقتصادی جهانی نوظهور کمک کرده و نقش هر دو عنصر «آناشرسی ساختاری» و «فرهنگ سیاسی» را به‌عنوان عوامل کلیدی تعیین‌کننده رفتار دولت‌ها در نظام بین‌المللی برجسته کرد. بدین ترتیب، فرضیهٔ ثبات هژمونیک دوگانه را به چالش می‌کشد که براساس آن، منافع اقتصادی مشترک بین ایالات متحده و چین همکاری را حفظ کرده و دامنهٔ رقابت اقتصادی استراتژیک و جدایی اقتصادی را محدود خواهد کرد. در عوض، این مطالعه نشان می‌دهد که تفاوت‌های عمیق و ریشه‌دار در فرهنگ سیاسی ملی - پایبندی چین به مدل حکمرانی مارکسیست-لنینیست و لیبرالیسم سیاسی ایالات متحده - منجر به تصورات متضاد از نظم سیاسی جهانی شده و در عین حال، ادراک تهدید نسبت به نظام سیاسی مقابل را تشدید می‌کند. این امر در اسناد سیاسی کلیدی دولت اول ترامپ و سپس دولت بایدن و همچنین در اندیشهٔ سیاسی چین دربارهٔ نظم بین‌المللی لیبرال مشهود بود. همان‌گونه که نظریهٔ «واقع‌گرایی فرهنگی» ترسیم می‌کند، فرهنگ سیاسی ملی تمایلات قدرتمندی برای تفکر و عمل به شیوه‌های خاص یک دولت ملی از جمله درک استراتژیک از تهدید، ایجاد می‌کند. برای ایالات متحده، نظم بین‌المللی اقتصادی لیبرال به‌عنوان امتداد هویت سیاسی داخلی آن ساخته شد. از سوی دیگر، چین همواره لیبرالیسم اقتصادی را به‌عنوان محرک بالقوهٔ لیبرالیسم سیاسی در داخل کشور دانسته و بنابراین، نظم بین‌المللی لیبرال را خطری تلقی کرده که باید از طریق کنترل دولتی هدیریت و محدود شود. این دیدگاه‌های سیاسی واگرا به این معناست که ایالات متحده و چین تصور مشترکی از یک نظم بین‌المللی مطلوب ندارند و در نتیجه، احتمال تشدید رقابت ژئواکونومیک در بلندمدت بسیار بالاست. از این منظر رقابت میان ایالات متحده و چین نه‌فقط برخورد منافع، بلکه رویارویی دو نظام سیاسی و ارزشی تلقی می‌شود. برای مثال چین به‌عنوان یک نظام اقتدارگرا، نسبت به «آلوده‌شدن

به ارزش‌های لیبرال» حساسیت بالایی دارد و این ارزش‌ها را تهدیدی مستقیم برای مشروعیت درونی رژیم خود می‌داند. نکته اصلی آن است که هریک از این دو کشور دیدگاهی ناسازگار نسبت به شکل مطلوب نظم بین‌المللی دارند و این تفاوت‌ها در نوع نظام سیاسی داخلی می‌تواند سطح درک تهدید میان کشورها را تشدید یا تضعیف کند. در این زمینه، چین، لیبرالیسم آمریکایی را تهدیدی اساسی برای مشروعیت درونی نظام سیاسی خود تلقی می‌کند و فرهنگ سیاسی ملی در این تحلیل به‌عنوان یک متغیر مستقل مطرح می‌شود که سطح درک تهدید یک دولت از دیگر دولت‌ها را در بستر آنارشی ساختاری شکل می‌دهد. از این‌رو، یکی از معیارهای کلیدی برای عملیاتی‌سازی نظریه «هژمونی دوگانه» به‌طور جدی مورد چالش قرار می‌گیرد. این ادعا با یافته‌های متعدد مطالعاتی هم‌خوانی دارد که نشان می‌دهند ایالات متحده و چین در حال رقابت بر سر نظم بین‌المللی هستند؛ چراکه چین عناصر کلیدی نظم لیبرال موجود در جهان را نمی‌پذیرد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

فهرست منابع

چرنوف، فرد (۱۳۸۸)، نظریه و زبرنظریه در روابط بین‌الملل، ترجمه علیرضا طیب، تهران: نشر نی.

سجادپور، سید محمد کاظم و محمدی، احسان (۱۴۰۱)، مناقشه دریای جنوبی چین از منظر فرهنگ استراتژیک (۲۰۲۱-۲۰۰۲). فصل‌نامه مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، سال بیست و هشتم، شماره ۱۲۰، زمستان: ۲۴-۳.

سلیمی، حسین و رحمتی‌پور، لیلا (۱۳۹۳)، مطالعه مقایسه‌ای فرهنگ استراتژیک آمریکا و چین. فصل‌نامه مطالعات راهبردی، سال هفدهم، شماره سوم، پاییز: ۲۳۶-۱۹۷.

شرفخانی، مجید و همکاران (۱۴۰۰). جایگاه زنجیره ارزش بین‌المللی در رقابت هژمونیک چین و آمریکا. *مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل*. دوره ۴، شماره ۲: ۳۹۳-۴۶۲

DOI: 10.22126/ipes.2021.6549.1379

قربانی شیخ‌نشین، ارسلان و آزاد، محسن کشوریان (۱۴۰۳)، ابتکار جاده ابریشم دیجیتال چین: زیربنای نظم دیجیتال چینی. فصل‌نامه مطالعات بین‌المللی، سال ۲۱، شماره ۳،

زمستان: ۱۸۴-۱۶۱. DOI:10.22034/ISJ.2025.468761.2202

منوری، سیدعلی و احمدی، نیلوفر (۱۴۰۳). تأثیر پویش‌های فناورانه بر رقابت چین و ایالات متحده در عصر انقلاب صنعتی چهارم. پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره ۱۴، شماره ۲:

۱۰۹-۱۳۴.

DOI: 10.2034/irr.2024.460615.2553

Abubakar, Yesmin and Abdulkarim ABDULLAHI(2024), THE COMPETITION BETWEEN THE UNITED STATES AND CHINA IN THE EMERGING TECHNOLOGIES AND ITS IMPLICATIONS ON THE ASSOCIATED NATIONAL SECURITY. *Journal of Global Social Sciences* June 2024, Volume 5, Number 18, 39-54. DOI: 10.58934/jgss.v5i18.26.

Bistline, J., N. Mehrotra, and C. Wolfram(2023). Economic Implications of the Climate Provisions of the Inflation Reduction Act. N. B. o. E. Research.

https://www.nber.org/system/files/working_papers/w31267/w31267.pdf.

- Blanchette, J(2020). "From "China Inc." to "CCP Inc.": A New Paradigm for Chinese State Capitalism." **China Leadership Monitor** 66:1–13.
- Brands, Houdith and lewis Gaddis (2021). The New Cold War: America, China, and the Echoes of History. **Foreign Affairs** 100 (6):10–20.
- Butts, Darkin (2024). U.S. and China Trade Divisions Threaten a 'Reversal' for Global Economy, IMF Official Warns.
<https://www.cnbc.com/2024/05/08/us-and-china-trade-bloc-divisions-threaten-a-reversal-for-global-economy.html>.
- Central Committee of the Communist Party of China(2021). "Resolution of the Central Committee of the Communist Party of China on the Major Achievements and Historical Experience of the Party over the Past Century". Available at:
https://english.www.gov.cn/policies/latestreleases/202111/16/content_WS6193a935c6d0df57f98e50b0.html.
- Char, James(2024), Introduction: Technology Competition Between China and the United States: Problems, Prospects,and Challenges. **S. Rajaratnam School of International Studies**
https://doi.org/10.1142/9789811288081_0001.
- Communist Party of China(2017). Constitution of the Communist Party of China. <http://www.china.org.cn/20>.
- Dumain, E., and K. Brugger(2024). "Republican Fight Over Green Subsidies Heads Toward a Boiling Point." Politico.
<https://www.politico.com/news/2024/08/25/republican-fight-inflationreduction-act-00176223>.
- Eisenstadt, M(2023). "Political and Strategic Cultures in the Longue Durée." In Routledge Handbook of Strategic Culture, edited by K. M. Kartchner, B. D. Bowen, and J. L. Johnson, 76–90. London: Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781003010302-8>.
- Glenn, J(2009). "Realism Versus Strategic Culture: Competition and Collaboration?" **International Studies Review** 11 (3): 523–551.
- Grayer, A., and G. Krieg(2 November 2024). "Speaker Mike Johnson Walks Back Comments that GOP Would 'Probably' Try to Repeal CHIPS Act." CNN Politics.
<https://edition.cnn.com/2024/11/01/politics/johnson-chips-act/index.html>.
- Grosse, R., J. Gamso, and R. C. Nelson(2021). "China's Rise, World Order, and the Implications for International Business." **Management International Review** 61:1–26.

- Heer, P, (2020), Understanding US-China Strategic Competition, MIT, Retrieved from:
<https://cis.mit.edu/publications/analysisopinion/2020/understanding-us-china-strategic-competition>.
- IMF(2024), Geopolitics and its Impact on Global Trade and the Dollar.
<https://www.imf.org/en/News/Articles/2024/05/07/sp-geopolitics-impact-global-trade-and-dollar-gita-gopinath>.
- Jintao, H(2001). "Selection of Important Documents since the 15th Party Congress [十五大以来重要文献选编]." In L. R. O. o. t. C. C. P. C. C. [中共中央文献研究室] (Ed.) , (Vol. 2, pp. 1205– 1207). People's Publishing House.
- Kartchner, K. M(2023). "Defining and Scoping Strategic Culture." In Routledge Handbook of Strategic Culture, edited by K. M. Kartchner, B. D. Bowen, and J. L. Johnson, 3–16. London: Routledge.
<https://doi.org/10.4324/9781003010302-2>.
- Keohane, R(1984). **After Hegemony: Cooperation and Discord in the World Political Economy**. Princeton University Press.
- Kindleberger, C. P(1973). The World in Depression, 1929–1939. Oakland: University of California Press.
- Leruth, L., A. Mazarei, P. Regibeau, and L. Renneboog(2022). "Green Energy Depends on Critical Minerals. Who Controls the Supply Chains?" Peterson Institute for International Economics 22 (12): 1–35.
- Magnus, G(2018). Red Flags: Why Xi's China is in Jeopardy. New Haven: Yale University Press.
- McDonagh, N(2022). "China's Socialist Market Economy and Systemic Rivalry in the Multilateral Trade Order." **Australian Journal of International Affairs** 76 (6): 712–733.
- McDonagh, Naoise (2025): US-China competition, world order and economic decoupling: insights from cultural realism, **Australian Journal of International Affairs**, DOI: 10.1080/10357718.2025.2471353.
- Mitter, R(2021). "New Characteristics for Chinese Socialism?" Foreign Affairs (December).
<https://www.foreignaffairs.com/articles/china/2021-12-20/new-characteristics-chinese-socialism>.
- Mulder, Nicholas(2025). "The Paradox of Trump's Economic Weapon." Foreign Affairs, March 6, 2025.
<https://www.foreignaffairs.com/united-states/paradox-trumps-economic-weapon>.

- Pena-Sanchez, Rolando(2024), TECHNOLOGICAL, ECONOMIC AND TRADE COMPETITION BETWEEN US AND CHINA. **European Journal of Business, Economics and Accountancy**. Vol. 12, No. 3, ISSN 2056-6018.
- Rubia, Francisco Márquez(2025), The battle for technological supremacy: The US vs. China. IEEE Analysis Paper 23/2025. IEEE web link and/or bie link3 (consulted day/month/year).
- Rudd, K(2022). “The World According to Xi Jinping: What China’s Ideologue in Chief Really Believes.” **Foreign Affairs** 101 (6): 8–21.
- Shivakumar, S., C. Wessner, and T. Howell(2023). “Guardrails” on CHIPS Act Funding to Restrict Investments in China May Restrict Participation in CHIPS Act Incentives.
<https://www.csis.org/blogs/perspectives-innovation/guardrails-chips-act-funding-restrict-investments-china-mayrestrict>.
- Stango, Antonio(2024), The geopolitical competition between China and the U.S. in new technologies. Working Paper Series SOG-WP12/2024.
- Sullivan, J(2022). Remarks by National Security Advisor Jake Sullivan on the Biden-Harris Administration’s National Security Strategy.
<https://www.whitehouse.gov/briefing-room/speeches-remarks/2022/10/13/remarks-by-national-security-advisor-jake-sullivan-on-thebiden-harris-administrations-national-security-strategy/>.
- Sullivan, J(2023). Remarks by National Security Advisor Jake Sullivan on Renewing American Economic Leadership at the Brookings Institution.
<https://www.whitehouse.gov/briefing-room/speeches-remarks/2023/04/27/remarks-by-national-security-advisor-jake-sullivan-onrenewing-american-economic-leadership-at-the-brookings-institution/>.
- The Economist(09 January 2025). “America’s Bet on Industrial Policy Starts to Pay Off for Semiconductors.” The Economist.
<https://www.economist.com/united-states/2025/01/09/americas-bet-on-industrial-policy-starts-to-pay-off-for-semiconductors>.
- Tobin, D(2020). How Xi Jinping’s “New Era” Should Have Ended U.S. Debate on China’s Ambitions. <https://www.csis.org/analysis/how-xi-jinpings-new-era-should-have-ended-us-debate-beijingsambitions>.
- United States Census Bureau(2025). International Trade (Annual 2005 – Present, Monthly 2013- Present).
<https://www.census.gov/data/developers/data-sets/international-trade.html>.

- Wang, Xing Xu, Qihu & Ming Zhang (2025) The complementary effects of 'Made in China 2025' industrial policy and trade liberalisation on China's export of relevant products, **Asian Journal of Technology Innovation**, 33:1, 283-312, DOI: 10.1080/19761597.2024.2358307.
- Witt, M. A., A. Y. Lewin, P. P. Li, and A. Gaur(2023). "Decoupling in International Business: Evidence, Drivers, Impact, and Implications for IB Research." **Journal of World Business** 58 (1): 101399.
- Xiaoping, D(1994). Selected Works of Deng Xiaoping. 2nd ed., Vol. 2. Beijing: Foreign Languages Press.
- Zhang, Kevin Honglin(2025), Industrial Policy in the Competition Between an Existing Hegemon and a Rising Superpower: The Case of the US and China. **THE CHINESE ECONOMY**
<https://doi.org/10.1080/10971475.2025.2469198>.

